Submit Date: 29 December 2025
Revise Date: 23 March 2026
Accept Date: 30 March 2026
Publish Date: 23 October 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Examining the Effects of the Separation of Public and Private Actions in the Iranian Code of Criminal Procedure

Somayeh Babaei[1], Mazaher Khajevand[2*], Asghar Abbasi[3], Ali Ghorbani[3]

1. PhD Candidate, Department of Criminal Law and Criminology, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran
2. Department of Criminal Law and Criminology, Nos.C., Islamic Azad University, Noshahr, Iran
3. Department of Criminal Law and Criminology, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran

* Corresponding Author's Email: mazaher.khajvand@iau.ir

ABSTRACT

In the Iranian criminal justice system, the separation of public and private actions has been recognized as one of the fundamental pillars of legislative criminal policy. However, a central question arises as to whether this separation has succeeded in establishing an effective balance between the public interest and the rights of the victim, or whether it has, in practice, led to the predominance of the public action and the weakening of the position of the private action. Using a descriptive-analytical method and based on an examination of statutory provisions, legal doctrine, and the mechanisms of criminal procedure, this article analyzes the legal and functional consequences of this separation at the stages of prosecution, investigation, adjudication, judgment issuance, and enforcement of sentences. The findings indicate that the prevailing model within the Iranian criminal justice system, influenced by a state-centered approach, has positioned the public action as the primary axis of the response to crime, while relegating the private action to a subsidiary and dependent status. In practice, this situation has resulted in the concentration of authority within the prosecutorial institution, the diminished active role of the victim, the prioritization of punishment over compensation, prolonged proceedings, and the overlap of criminal and civil processes, thereby creating a gap between formal justice and the justice expected by victims. In non-compoundable offenses, the independence of the public action from the victim's will is further intensified, whereas in compoundable offenses, the victim's role is often limited to initiating prosecution. Overall, due to insufficient attention to the dual nature of crime and the position of the victim, the existing separation is not fully compatible with the objectives of victim-oriented and restorative criminal justice. Accordingly, legislative reform aimed at establishing an effective balance between public and private actions and strengthening victims' rights at all stages of proceedings appears necessary.

Keywords: *Public Action; Private Action; Criminal Procedure; Victim; Criminal Justice; Legislative Criminal Policy; Restorative Justice.*

How to cite: Babaei, S., Khajevand, M., Abbasi, A., & Ghorbani, A. (2026). Examining the Effects of the Separation of Public and Private Actions in the Iranian Code of Criminal Procedure. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law, 4*(4), 1-27.

تاریخ ارسال: ۸ دی ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۳ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۱۰ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ چاپ: ۱ آبان ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

بررسی آثار تفکیک دعوای خصوص و عمومی در قانون آیین دادرسی کیفری ایران

سمیه بابائی[۱]، مظاهر خواجوند[۲*]، اصغر عباسی[۳]، علی قربانی[۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق کیفری وجرم شناسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران
۲. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد نوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، نوشهر، ایران
۳. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران
* پست الکترونیک نویسنده مسئول: mazaher.khajvand@iau.ir

چکیده

در نظام دادرسی کیفری ایران، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی به‌عنوان یکی از مبانی اصلی سیاست جنایی تقنینی پذیرفته شده است. بااین‌حال، این پرسش اساسی مطرح است که آیا این تفکیک توانسته توازنی مؤثر میان مصلحت عمومی و حقوق بزه‌دیده برقرار کند یا عملاً به غلبه دعوای عمومی و تضعیف جایگاه دعوای خصوصی انجامیده است. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و بر پایه مطالعه قوانین، دکترین حقوقی و سازوکارهای آیین دادرسی کیفری، آثار حقوقی و کارکردی این تفکیک را در مراحل تعقیب، تحقیق، رسیدگی، صدور رأی و اجرای احکام بررسی می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که الگوی حاکم بر نظام دادرسی کیفری ایران، متأثر از رویکرد دولت‌محور، دعوای عمومی را محور واکنش به جرم قرار داده و دعوای خصوصی را به جایگاهی تبعی و وابسته تقلیل داده است. این وضعیت در عمل به تمرکز اقتدار در نهاد دادستانی، کاهش نقش فعال بزه‌دیده، تقدم اجرای مجازات بر جبران خسارت، اطاله دادرسی و تداخل فرآیندهای کیفری و حقوقی منجر شده و شکافی میان عدالت رسمی و عدالت مورد انتظار بزه‌دیده ایجاد کرده است. در جرایم غیرقابل گذشت، استقلال دعوای عمومی از اراده بزه‌دیده تشدید می‌شود و در جرایم قابل گذشت نیز نقش بزه‌دیده غالباً به آغاز تعقیب محدود می‌ماند. در مجموع، تفکیک موجود به‌دلیل بی‌توجهی کافی به ماهیت مختلط جرم و جایگاه بزه‌دیده، با اهداف عدالت کیفری بزه‌دیده‌محور و ترمیمی سازگاری کامل ندارد. ازاین‌رو، بازنگری تقنینی با هدف ایجاد توازن مؤثر میان دعوای عمومی و خصوصی و تقویت حقوق بزه‌دیده در تمامی مراحل دادرسی ضروری به نظر می‌رسد.

کلیدواژگان: *دعوای عمومی، دعوای خصوصی، آیین دادرسی کیفری، بزه‌دیده، عدالت کیفری، سیاست جنایی تقنینی، عدالت ترمیمی*

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

نحوه استناددهی: بابائی، سمیه.، خواجوند، مظاهر.، عباسی، اصغر.، و قربانی، علی. (۱۴۰۵). بررسی آثار تفکیک دعوای خصوص و عمومی در قانون آیین دادرسی کیفری ایران. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴ (۴)، ۲۷-۱.

مقدمه

جرم در سیر تحول تاریخی حقوق کیفری، مفهومی ایستا و محدود به نقض حقوق فردی باقی نمانده است، بلکه به‌تدریج به‌عنوان رفتاری تلقی شده که علاوه بر تعرض به منافع شخصی بزه‌دیده، نظم عمومی و امنیت اجتماعی را نیز مختل می‌سازد. همین دگرگونی مفهومی، زمینه‌ساز مداخله دولت در تعقیب کیفری و شکل‌گیری دعوای عمومی به‌عنوان تجلی اقتدار حاکمیت در پاسخ به جرم بوده است. در نتیجه، عدالت کیفری از یک سازوکار خصوصیِ مبتنی بر اراده زیان‌دیده، به نظامی عمومی و نهادینه تبدیل شده که در آن، جامعه از طریق نهادهایی مانند دادستان، نقش محوری در تعقیب و رسیدگی به جرایم ایفا می‌کند. با وجود این، ماهیت جرم همواره واجد یک دوگانگی بنیادین بوده است؛ از یک‌سو جرم نقض نظم عمومی و تعرض به ارزش‌های اساسی جامعه محسوب می‌شود و از سوی دیگر، غالباً با ایراد زیان مستقیم به اشخاص معین همراه است. این دوگانگی، مبنای نظری تفکیک دعوای عمومی و دعوای خصوصی در نظام‌های دادرسی کیفری را شکل داده است. دعوای عمومی ناظر بر جنبه اجتماعی جرم و تضمین منافع عمومی است، در حالی که دعوای خصوصی به‌منظور حمایت از حقوق و منافع بزه‌دیده و جبران خسارت ناشی از جرم مطرح می‌شود. تفکیک این دو دعوا، یکی از شاخصه‌های اصلی نظام دادرسی کیفری مدرن به شمار می‌رود و در اغلب نظام‌های حقوقی، به اشکال مختلف پذیرفته شده است. در حقوق کیفری ایران نیز قانون آیین دادرسی کیفری با پذیرش تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، ساختار رسیدگی کیفری را بر پایه این دوگانه تنظیم کرده است. مطابق این رویکرد، اصل بر آن است که تعقیب جرم به‌عنوان تعرض به نظم عمومی، در اختیار دولت و نهاد دادستانی قرار دارد، در حالی که بزه‌دیده در چارچوب دعوای خصوصی، از حقوقی مشخص برای مطالبه ضرر و زیان و مشارکت محدود در فرآیند دادرسی برخوردار است. با این حال، نحوه تنظیم این تفکیک، حدود اختیارات هر یک از طرفین، و آثار مترتب بر آن در مراحل مختلف دادرسی، همواره محل بحث و تأمل بوده است. در همین چارچوب، بیان مسئله اصلی پژوهش آن است که آیا تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در قانون آیین دادرسی کیفری ایران توانسته است توازن مناسبی میان مصلحت عمومی از یک‌سو و حقوق و منافع بزه‌دیده از سوی دیگر برقرار سازد، یا آنکه این تفکیک، عملاً به غلبه دعوای عمومی و حاشیه‌نشینی دعوای خصوصی در فرآیند دادرسی کیفری انجامیده است. این پرسش، نه صرفاً یک دغدغه نظری، بلکه مسئله‌ای عملی است که آثار آن در مراحل تعقیب، تحقیق، رسیدگی و حتی اجرای احکام کیفری قابل مشاهده است. بر این اساس، سؤال تحقیق حاضر آن است که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در قانون آیین دادرسی کیفری ایران چه آثار حقوقی و کارکردی بر ساختار دادرسی کیفری و جایگاه بزه‌دیده بر جای گذاشته است. فرضیه تحقیق بر این مبنا استوار است که تفکیک موجود، با وجود شناسایی مستقل دعوای خصوصی، در عمل به تقویت نقش دولت و تقدم مصلحت عمومی انجامیده و موجب محدودشدن نقش فعال بزه‌دیده در فرآیند عدالت کیفری شده است. روش تحقیق در این مقاله، توصیفی تحلیلی است و با بهره‌گیری از مطالعه قوانین، دکترین حقوقی و تحلیل ساختارهای آیین دادرسی کیفری، آثار تفکیک دعوای عمومی و خصوصی بررسی می‌شود. این پژوهش بدون ورود به نقد هنجاری یا ارائه راهکارهای اصلاحی، صرفاً به تبیین و تحلیل وضعیت موجود می‌پردازد و زمینه نظری لازم برای پژوهش‌های انتقادی بعدی را فراهم می‌سازد. ساختار این پژوهش بدین‌گونه است که ابتدا با تبیین تحول مفهومی جرم و مبانی نظری تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، چارچوب تحلیلی بحث ترسیم می‌شود؛ سپس مبانی و مقررات قانونی این تفکیک در قانون آیین دادرسی کیفری ایران بررسی می‌گردد و در ادامه، آثار حقوقی

و کارکردی آن در مراحل تعقیب، تحقیق، رسیدگی و صدور رأی، به‌ویژه در نسبت با جایگاه بزه‌دیده، تحلیل می‌شود.

مبانی نظری تفکیک دعوای عمومی و خصوصی

در حقوق کیفری کلاسیک، جرم عمدتاً به‌عنوان تعرض به حق فردی تلقی می‌شد و واکنش نسبت به آن در قالب پاسخ خصوصی و جبران خسارت از سوی بزه‌دیده شکل می‌گرفت. در این چارچوب، تعقیب جرم امری وابسته به اراده شخص زیان‌دیده بود و دولت نقش مستقلی در فرایند کیفری نداشت. با تحول دولت مدرن و گسترش مفهوم نظم عمومی، این برداشت محدود به‌تدریج کنار گذاشته شد و جرم به‌عنوان رفتاری شناخته شد که امنیت، آرامش و ارزش‌های اساسی جامعه را مختل می‌کند (Garofalo, 1885). در اندیشه کیفری معاصر، جرم پیش و بیش از هر چیز، نقض نظم عمومی تلقی می‌شود و همین برداشت، مبنای مداخله دولت در تعقیب کیفری را فراهم کرده است. بر این اساس، واکنش به جرم دیگر صرفاً در راستای جبران زیان فردی نیست، بلکه هدف اصلی آن حفظ منافع عمومی و تضمین اقتدار حاکمیت در اجرای قانون کیفری است (Ashworth, 2015).

با این حال، جرم همواره واجد یک بُعد شخصی نیز هست؛ زیرا در اغلب موارد، رفتار مجرمانه با ورود زیان مستقیم مادی یا معنوی به اشخاص معین همراه است (Delmas-Marty, 2019). از همین‌رو، در دکترین حقوق کیفری از «ماهیت مختلط جرم» سخن گفته می‌شود؛ نظریه‌ای که جرم را پدیده‌ای دووجهی می‌داند که هم‌زمان متضمن نقض منافع عمومی و تعرض به حقوق خصوصی بزه‌دیده است.

دعوای عمومی: اقتدار تعقیبی دولت

دعوای عمومی تجلی حق و تکلیف دولت در تعقیب جرایم به‌عنوان نقض نظم عمومی است. مبنای نظری این دعوا در اصل حاکمیت دولت و انحصار اعمال قهر مشروع نهفته است؛ به این معنا که تنها دولت است که می‌تواند به نمایندگی از جامعه، واکنش کیفری سازمان‌یافته و الزام‌آور اعمال کند (Weber, 2015).

در نظام‌های کیفری مدرن، تعقیب جرم اصولاً از حوزه اراده اشخاص خارج شده و در اختیار دولت قرار گرفته است. این تحول، با هدف جلوگیری از انتقام‌جویی خصوصی، تضمین برابری شهروندان در برابر قانون و حفظ انسجام نظم اجتماعی صورت گرفته است (Ashouri, 2020). از این منظر، دعوای عمومی نهادی مستقل از خواست بزه‌دیده محسوب می‌شود و حتی در بسیاری از موارد، گذشت شاکی تأثیری بر اصل تعقیب کیفری ندارد (Pradel, 2017). در حقوق ایران، دادستان به‌عنوان نماینده جامعه و متولی دعوای عمومی شناخته می‌شود. مطابق ماده ۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری، دادستان مسئول کشف جرم، تعقیب متهم و اقامه دعوای عمومی است. این جایگاه، بیانگر تقدم منافع عمومی بر منافع فردی و محوریت دولت در ساختار عدالت کیفری است.

دعوای خصوصی: حقوق بزه‌دیده

در کنار دعوای عمومی، دعوای خصوصی ناظر بر بُعد فردی جرم و حمایت از حقوق بزه‌دیده است. در حقوق کیفری ایران، دعوای خصوصی به حقی اطلاق می‌شود که برای بزه‌دیده یا قائم‌مقام قانونی او به‌منظور مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم و اعمال برخی حقوق تبعی در فرایند دادرسی پیش‌بینی شده است (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). دعوای خصوصی را نباید صرفاً با دعوای ضرر و زیان ناشی از جرم یکسان دانست. هرچند مطالبه خسارت مهم‌ترین نمود آن است، اما حقوق بزه‌دیده شامل حق شکایت، حق اعتراض به برخی تصمیمات قضایی و مشارکت محدود در دادرسی نیز می‌شود. با این حال، این حقوق در نظام‌های دولت‌محور، عموماً تابع و در حاشیه دعوای عمومی اعمال می‌شوند (Cryer et al., 2019). تحولات بین‌المللی، به‌ویژه اعلامیه ۱۹۸۵ سازمان ملل درباره بزه‌دیدگان، بر ضرورت تقویت

جایگاه بزه‌دیده تأکید داشته‌اند؛ اما در حقوق ایران، این تحول بیش از آنکه به بازتعریف نقش بزه‌دیده بینجامد، در چارچوب محدود دعوای خصوصی باقی مانده است.

فلسفه تقنینی تفکیک دعاوی در حقوق ایران

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در حقوق ایران، به‌شدت متأثر از حقوق کیفری فرانسه و مدل دادرسی تفتیشی است. در این الگو، دولت نقش مسلط در تعقیب و رسیدگی کیفری دارد و بزه‌دیده جایگاهی تبعی و محدود می‌یابد (Pradel, 2017). قانون‌گذار ایرانی با پذیرش این مدل، نظم عمومی و اقتدار دولت را بر اراده بزه‌دیده مقدم دانسته است. به همین دلیل، اگرچه دعوای خصوصی به‌صورت مستقل شناسایی شده، اما در عمل، در حاشیه دعوای عمومی و تحت سیطره نهاد دادستانی قرار دارد. این رویکرد را می‌توان نتیجه غلبه منطق دولت‌محور بر منطق بزه‌دیده‌محور در سیاست کیفری ایران دانست (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). در مجموع، فلسفه تقنینی تفکیک دعاوی در حقوق ایران بیش از آنکه بر توازن واقعی میان منافع عمومی و خصوصی استوار باشد، بر تقدم نظم عمومی و تثبیت اقتدار حاکمیت در واکنش به جرم تأکید دارد؛ امری که آثار آن در ساختار و کارکرد دادرسی کیفری به‌وضوح قابل مشاهده است.

مبانی قانونی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در قانون آیین دادرسی کیفری

مبانی قانونی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در آیین دادرسی کیفری ایران، به‌اختصار بر دو محور استوار است: نخست، دعوای عمومی که نماینده نظم و منافع جمعی است و تعقیب آن به‌عهده دادستان قرار دارد؛ در جرایم غیرقابل گذشت، دادستان مستقل و مکلف به تعقیب است. دوم، دعوای خصوصی که ناظر بر جبران ضرر و زیان بزه‌دیده است و به ابتکار شاکی خصوصی طرح و پیگیری می‌شود؛ در جرایم قابل گذشت، آغاز، ادامه یا توقف تعقیب به اراده شاکی وابسته است. مواد ۱۰ و ۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری، صلاحیت دادگاه کیفری را در رسیدگی هم‌زمان به جنبه‌های عمومی و خصوصی جرم و صدور رأی در هر دو بخش تثبیت می‌کنند، و ماده ۱۴ سازوکار مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم را در کنار دعوای عمومی پیش‌بینی کرده است. در این چارچوب، قانون کاهش مجازات حبس تعزیری ۱۳۹۹ با گسترش دامنه جرایم قابل گذشت، نقش اراده شاکی را پررنگ‌تر کرده، هرچند در جرایم غیرقابل گذشت همچنان اقتدار تعقیبی دادستان و اولویت نظم عمومی غالب باقی می‌ماند (Ashouri, 2020). نتیجه عملی این مبانی آن است که ساختار دادرسی کیفری ایران، با تفکیک کارکردی دو دعوا، همزمان دو هدف را دنبال می‌کند: حفظ نظم عمومی از طریق دعوای عمومی و تضمین جبران خسارت بزه‌دیده از مسیر دعوای خصوصی.

معیارهای قانونی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی

قانون آیین دادرسی کیفری ایران در مواد ۱۰ تا ۱۴، به‌صورت منسجم مبانی قانونی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی را تبیین کرده است. مطابق ماده ۱۰، «بزه‌دیده شخصی است که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان می‌شود» و در صورت طرح شکایت، عنوان «شاکی» را می‌یابد. در مقابل، دعوای عمومی ناظر بر جنبه‌ای از جرم است که به نظم عمومی و حقوق جامعه مربوط می‌شود و تعقیب آن اصولاً در صلاحیت و تکلیف دولت قرار دارد. ماده ۱۱ قانون، دعوای عمومی را چنین تعریف می‌کند: «دعوای عمومی برای حفظ حقوق جامعه و نظم عمومی اقامه می‌شود و تعقیب آن به عهده دادستان است». این ماده به‌روشنی نشان می‌دهد که معیار اصلی تفکیک، نوع منفعت مورد حمایت است. اگر هدفِ حمایت، نظم عمومی و منافع جامعه باشد (مثل پیشگیری از ناامنی، حفظ حقوق همگانی و اجرای سیاست جنایی)، دعوا ماهیت «عمومی» دارد؛ نماینده آن دادستان است و حتی بدون شاکی هم در جرایم غیرقابل گذشت پیگیری می‌شود. اگر هدفِ حمایت، جبران زیان شخصِ بزه‌دیده باشد (مثل خسارت مالی، دیه، یا اعاده حیثیت)،

دعوا «خصوصی» است؛ ابتکار و پیگیری‌اش با شاکی خصوصی است و در جرایم قابل گذشت، آغاز یا پایان تعقیب به اراده او وابسته است. در همین راستا، ماده ۱۲ قانون، دعوای خصوصی را ناظر به مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم دانسته و اعمال آن را منوط به اراده بزه‌دیده می‌سازد. این تفکیک مفهومی، ریشه در نظریه دوگانگی ماهیت جرم دارد که جرم را هم‌زمان متضمن نقض نظم عمومی و ورود زیان شخصی می‌داند (Ashouri, 2020). ماده ۱۴ نیز با تصریح امکان طرح دعوای خصوصی در دادگاه کیفری، پیوند ساختاری میان دادرسی کیفری و جبران خسارت خصوصی را برقرار می‌کند، بی‌آنکه از تقدم دعوای عمومی عدول نماید. به بیان دیگر، قانون‌گذار ضمن شناسایی دعوای خصوصی، آن را در چارچوب و ذیل فرآیند کیفری تعریف کرده است

حدود و ثغور هر یک از دعاوی

از منظر قانونی، دعوای عمومی دارای ویژگی‌های مشخصی است: نخست، غیرقابل اسقاط بودن اصل تعقیب؛ بدین معنا که در جرایم غیرقابل گذشت، حتی گذشت بزه‌دیده تأثیری بر اصل تعقیب ندارد (Ashouri, 2020). دوم، نمایندگی انحصاری دادستان به‌عنوان مقام تعقیب عمومی. سوم، تعلق آن به جامعه و نه به اشخاص معین. در مقابل، دعوای خصوصی واجد ویژگی‌هایی متفاوت است. این دعوا اصولاً وابسته به اراده بزه‌دیده است و بدون طرح یا مطالبه وی، قابلیت اعمال ندارد. همچنین، موضوع آن محدود به جبران خسارت و آثار خصوصی جرم است و تأثیری مستقیم بر اصل مسئولیت کیفری متهم ندارد، مگر در موارد خاصی که قانون‌گذار صراحتاً گذشت شاکی را مؤثر دانسته است (Ardebili, 2019). این تفکیک قانونی، اگرچه از حیث نظری روشن است، اما در عمل به نوعی نابرابری ساختاری میان دو دعوا منجر می‌شود؛ زیرا دعوای عمومی از ابزارهای نهادی و اقتدار حاکمیتی برخوردار است، در حالی که دعوای خصوصی در جایگاهی تبعی و محدود قرار می‌گیرد.

جرایم قابل گذشت و غیرقابل گذشت

نقش گذشت شاکی در هر یک از دعاوی

از منظر قانون آیین دادرسی کیفری، دعوای عمومی دارای سه شاخص بنیادین است: نخست، اصل غیرقابل اسقاط بودن تعقیب در جرایم غیرقابل گذشت؛ یعنی حتی با گذشت بزه‌دیده نیز الزامات تعقیب کیفری منتفی نمی‌شود و دادستان به نمایندگی از جامعه مکلف به پیگیری جرم است (Ardebili, 2019). دوم، نمایندگی انحصاری دادستان به‌عنوان مقام تعقیب عمومی که فارغ از خواسته‌های اشخاص ذینفع، منافع نظم عمومی را اولویت قرار می‌دهد (Ashouri, 2020). سوم، متعلق بودن دعوای عمومی به جامعه، نه افراد معین؛ به عبارت دیگر، هدف نهایی این دعوا جلوگیری از اخلال در نظم و امنیت اجتماعی و تحقق مصلحت عمومی است.

در مقابل، دعوای خصوصی واجد ویژگی‌هایی متفاوت است؛ موضوع آن صرفاً محدود به جبران خسارت مادی یا معنوی ناشی از جرم و اعاده حقوق بزه‌دیده است. تحقق و استمرار دعوای خصوصی منوط به اراده بزه‌دیده یا قائم‌مقام قانونی اوست و در صورت گذشت یا عدم مطالبه، قابلیت اعمال ندارد (Ardebili, 2019). همچنین، دعوای خصوصی تأثیر مستقیمی بر اصل مسئولیت کیفری متهم ندارد، مگر در مواردی که قانونگذار به‌صراحت گذشت شاکی را مؤثر بر تعقیب کیفری دانسته باشد؛ نظیر جرایم قابل گذشت که با اعلام گذشت، تعقیب و اجرای مجازات متوقف می‌شود (Sadeghi, 2022)

این تفکیک، ضمن آن‌که از حیث نظری و قانونی روشن است، در عمل به نوعی نابرابری ساختاری میان دو دعوا انجامیده است؛ زیرا دعوای عمومی، به واسطه حمایت کامل نهادهای حکومتی و ابزارهای اجرایی خود، بر فرایند دادرسی سیطره دارد و دادستان نقش برتر را ایفا می‌کند؛ در حالی که دعوای خصوصی در جایگاه تبعی، محدود و تابع فرآیندهای عمومی قرار می‌گیرد (Ashouri,

2020)؛ این محدودیت‌ها باعث کاهش نقش بزه‌دیده در تصمیمات کلیدی دادرسی کیفری، از جمله آغاز، توقف و یا تعلیق تعقیب، میزان مجازات و حتی نحوه اجرای حکم می‌شود.

در مواد قانونی، این تمایز در قالب صلاحیت دادگاه کیفری در رسیدگی همزمان به جنبه‌های عمومی و خصوصیِ جرم (مواد ۱۰ و ۱۲ ق.آ.د.ک)، صدور رأی مستقلاً در هر بخش، و تعیین سازوکار مطالبه ضرر و زیان خصوصی (ماده ۱۴ ق.آ.د.ک) نمود یافته است. به ویژه با تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری ۱۳۹۹، دامنه جرایم قابل گذشت افزایش یافته است و در این دسته از جرایم، دعوای خصوصی نقش اساسی در آغاز و پایان تعقیب کیفری ایفا می‌کند (Mir Mohammad Sadeghi, 2021)، اما در جرایم غیرقابل گذشت، اقتدار دادستان و اولویت مصالح جامعه همچنان حاکم است و حتی گذشت بزه‌دیده صرفاً در تخفیف مجازات مؤثر است نه در توقف تعقیب کیفری (Mir Mohammad Sadeghi, 2021).

در مجموع، این ساختار موجب شده است که هرچند قانون آیین دادرسی کیفری ظاهراً دو دعوا را مجزا تعریف کرده و هر یک را واجد جایگاه خاص تلقی می‌کند، اما در عمل توازن میان نقش بزه‌دیده و اقتدار نهاد عمومی برقرار نیست و دعوای خصوصی به عنوان بخشی تبعی و تابع دعاوی عمومی تلقی می‌شود (Ashouri, 2020). این وضعیت تأثیر مستقیم بر میزان مشارکت و رضایت بزه‌دیدگان در فرایند دادرسی کیفری داشته و از حیث کارآمدی، عدالت کیفری را به سمت تغلیب نظم عمومی و کاهش نقش عدالت مورد انتظار سوق داده است (Ardebili, 2019).

تأثیر قانون کاهش مجازات حبس تعزیری (۱۳۹۹)

تصویب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری مصوب ۱۳۹۹، نقطه عطفی در سیاست جنایی تقنینی ایران به‌شمار می‌آید؛ به‌ویژه از حیث بازتعریف دامنه جرایم قابل گذشت و نسبت آن با تفکیک دعوای عمومی و خصوصی. مطابق ماده ۱۱ این قانون، بخش قابل توجهی از جرایم تعزیری درجات شش، هفت و هشت در زمره جرایم قابل گذشت قرار گرفتند. این تحول تقنینی، در سطح نظری، حاکی از گرایش قانون‌گذار به کاهش مداخله کیفری دولت، محدودسازی استفاده از مجازات حبس و تقویت نقش اراده بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری است (Mir Mohammad Sadeghi, 2021).

از منظر تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، گسترش جرایم قابل گذشت موجب شده است که آغاز، ادامه و توقف تعقیب کیفری در دامنه وسیع‌تری از جرایم، به اراده شاکی خصوصی وابسته شود. در این دسته از جرایم، گذشت بزه‌دیده نه‌تنها بر جنبه خصوصی جرم، بلکه بر اصل تعقیب کیفری نیز تأثیر مستقیم دارد و به زوال دعوای عمومی منجر می‌شود. بدین ترتیب، می‌توان گفت قانون ۱۳۹۹ به‌طور نسبی مرزهای اقتدار تعقیبی دولت را محدود و نقش دعوای خصوصی را در مرحله تعقیب پررنگ‌تر کرده است (Ali Nasab & Bani Naemieh, 2022).

با این حال، این تقویت ظاهری جایگاه بزه‌دیده به معنای دگرگونی بنیادین در ساختار دادرسی کیفری نیست. گذشت شاکی همچنان در قالبی اعمال می‌شود که تحت نظارت و مدیریت دادستان و دادگاه قرار دارد و از استقلال نهادی برخوردار نیست. به بیان دیگر، حتی در جرایم قابل گذشت، بزه‌دیده فاقد ابزارهای مؤثر برای تأثیرگذاری بر سایر تصمیمات اساسی دادرسی، از جمله نحوه رسیدگی، صدور قرارها یا سیاست‌های تخفیف و تعلیق مجازات است (Ali Nasab & Bani Naemieh, 2022). این امر نشان می‌دهد که دعوای خصوصی، علی‌رغم توسعه دامنه آن، همچنان در جایگاهی تبعی و وابسته به سازوکارهای دعوای عمومی قرار دارد.

علاوه بر این، قانون کاهش مجازات حبس تعزیری، اگرچه از حیث کمّی دامنه جرایم قابل گذشت را افزایش داده است، اما از حیث کیفی، رابطه میان دعوای عمومی و خصوصی را بازتعریف نکرده

و به عدم توازن ساختاری میان این دو دعوا پایان نداده است. اقتدار نهادی دادستان، تقدم ملاحظات نظم عمومی و نقش محدود بزه‌دیده در فرآیند تصمیم‌گیری کیفری، همچنان ویژگی غالب نظام دادرسی کیفری باقی مانده است (Ashouri, 2020; Mir Mohammad Sadeghi, 2021).

در نتیجه، می‌توان گفت قانون ۱۳۹۹ بیش از آن‌که بیانگر تغییر پارادایمی در تفکیک دعوای عمومی و خصوصی باشد، اصلاحی تدریجی و محدود در چارچوب همان الگوی اقتدارمحور پیشین است؛ الگویی که در آن، هرچند نقش اراده بزه‌دیده در برخی جرایم افزایش یافته، اما دعوای عمومی همچنان جایگاه مسلط خود را در ساختار دادرسی کیفری ایران حفظ کرده است.

جایگاه دادستان و شاکی در ساختار دادرسی کیفری

تقدم نهادی دادستان

دادستان در نظام آیین دادرسی کیفری ایران، محور اصلی تعقیب کیفری و مظهر دعوای عمومی است. وی از اختیارات گسترده‌ای در مراحل کشف جرم، تعقیب، صدور قرارها و نظارت بر تحقیقات برخوردار است. این تمرکز اختیارات، جایگاه دادستان را به‌عنوان بازیگر مسلط فرآیند کیفری تثبیت می‌کند (Ashouri, 2020). در مقابل، شاکی خصوصی از چنین اختیاراتی برخوردار نیست و نقش او عمدتاً به طرح شکایت، ارائه ادله و مطالبه ضرر و زیان محدود می‌شود. حتی در مواردی که شاکی اعتراض می‌کند، تصمیم نهایی در اختیار مقام قضایی یا دادستان باقی می‌ماند.

عدم توازن ساختاری اختیارات

بررسی مواد قانونی نشان می‌دهد که میان اختیارات دادستان و حقوق شاکی نوعی عدم توازن ساختاری وجود دارد. این عدم توازن، نتیجه منطقی تفکیکی است که بر مبنای تقدم دعوای عمومی بر دعوای خصوصی طراحی شده است. قانون‌گذار، حفظ نظم عمومی و اقتدار دولت را هدف اصلی دادرسی کیفری قرار داده و حمایت از بزه‌دیده را در مرتبه‌ای ثانوی تعریف کرده است (Ardebili, 2019). این ساختار حقوقی، هرچند از منظر کارآمدی تعقیب عمومی قابل توجیه است، اما نشان می‌دهد که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در حقوق ایران، تفکیکی برابر و متوازن نیست، بلکه تفکیکی سلسله‌مراتبی است که در آن دعوای عمومی بر دعوای خصوصی سیطره دارد.

آثار تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در مرحله تعقیب و تحقیق

در مرحله تعقیب و تحقیق، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی آثار مستقیم و قابل‌توجهی بر نحوه آغاز، ادامه و توقف فرایند کیفری برجای می‌گذارد. در جرایم غیرقابل گذشت، دعوای عمومی به‌عنوان نماینده نظم عمومی مستقل از اراده بزه‌دیده آغاز می‌شود و دادستان مکلف است تعقیب را رأساً انجام دهد؛ در این حالت، نقش شاکی به طرح شکایت و ارائه ادله محدود شده و در تصمیمات اساسی نظیر صدور قرار تعقیب، منع یا موقوفی تعقیب نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد. در مقابل، در جرایم قابل گذشت، تفکیک مزبور موجب می‌شود آغاز و ادامه تعقیب منوط به شکایت و عدم گذشت بزه‌دیده باشد و با اعلام گذشت، دعوای عمومی نیز زایل گردد. با این حال، حتی در این وضعیت نیز مدیریت تعقیب و تحقیق در اختیار دادستان باقی می‌ماند و بزه‌دیده صرفاً نقش محرک یا متوقف‌کننده فرایند را ایفا می‌کند. در نتیجه، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در این مرحله، اگرچه به‌طور نسبی بر اراده بزه‌دیده اثرگذار است، اما در مجموع به تقویت اقتدار تعقیبی دادستان و محدود شدن نقش فعال بزه‌دیده در فرآیند تحقیق منجر می‌شود.

وابستگی تعقیب به شکایت در جرایم قابل گذشت

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در نظام آیین دادرسی کیفری ایران، وابستگی آغاز تعقیب کیفری به شکایت بزه‌دیده در جرایم قابل گذشت است. مطابق ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۱۰۴ قانون مجازات اسلامی، در این

دسته از جرایم، تعقیب اصولاً بدون طرح شکایت از سوی شاکی خصوصی آغاز نمی‌شود و دادستان تنها در صورت اعلام اراده بزه‌دیده مجاز به فعال‌سازی فرایند تعقیب کیفری است. بدین ترتیب، شکایت بزه‌دیده به‌عنوان شرط لازم برای شکل‌گیری دعوای عمومی تلقی می‌شود و بدون آن، مداخله کیفری دولت فاقد مبنای قانونی خواهد بود.

این سازوکار تقنینی نشان‌دهنده آن است که قانون‌گذار در جرایم قابل گذشت، جنبه خصوصی جرم را بر جنبه عمومی آن ترجیح داده و مصلحت فردی بزه‌دیده را بر مداخله اقتدارمحور دولت مقدم دانسته است. از منظر نظری، این رویکرد مبتنی بر این فرض است که خسارت ناشی از این دسته از جرایم، بیش از آنکه متوجه نظم عمومی و امنیت اجتماعی باشد، به منافع شخصی و خصوصی بزه‌دیده لطمه وارد می‌کند و بنابراین، تعقیب کیفری بدون اراده او فاقد توجیه کافی است (Ardebili, 2019).

با این حال، نقش بزه‌دیده در این چارچوب، صرفاً به آغاز تعقیب محدود می‌شود و پس از طرح شکایت، ابتکار عمل و مدیریت فرایند تعقیب و تحقیق به‌طور کامل در اختیار دادستان قرار می‌گیرد. دادستان به‌عنوان نماینده جامعه، تصمیمات اساسی از قبیل نحوه تعقیب، ارجاع به شعب تحقیق، صدور قرارهای تأمین یا نهایی و جهت‌دهی به روند تحقیقات را اتخاذ می‌کند و شاکی خصوصی نقشی تعیین‌کننده در این تصمیمات ندارد. به بیان دیگر، دعوای خصوصی در این مرحله صرفاً نقش «محرک اولیه» را ایفا می‌کند و فاقد کارکرد کنترلی یا راهبردی در هدایت تعقیب کیفری است (Ashouri, 2020).

در نتیجه، اگرچه وابستگی تعقیب به شکایت در جرایم قابل گذشت، ظاهراً نشانه‌ای از تقویت جایگاه بزه‌دیده و محدودسازی اقتدار تعقیبی دولت به نظر می‌رسد، اما در عمل این تقویت ماهیتی محدود و شکلی دارد. ساختار دادرسی کیفری همچنان بر محور دعوای عمومی و اقتدار دادستان استوار است و بزه‌دیده، حتی در جرایم قابل گذشت، پس از ایفای نقش آغازگر، به بازیگری تبعی در فرایند تعقیب و تحقیق تقلیل می‌یابد.

استقلال دادستان در جرایم غیرقابل گذشت

در جرایم غیرقابل گذشت، آثار تفکیک دعوای عمومی و خصوصی به‌مراتب آشکارتر است. مطابق ماده ۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری، تعقیب دعوای عمومی برای حفظ حقوق جامعه انجام می‌شود و در این چارچوب، دادستان مکلف به تعقیب جرم است، فارغ از اراده بزه‌دیده. حتی در صورت عدم طرح شکایت یا گذشت شاکی، تعقیب کیفری متوقف نمی‌شود. این استقلال دادستان در آغاز تعقیب، جلوه‌ای از تقدم مطلق مصلحت عمومی بر منافع فردی در سیاست کیفری قانون‌گذار است. جرم در این دسته از موارد، به‌عنوان تعرض به نظم عمومی تلقی می‌شود و واکنش کیفری دولت ماهیتی الزام‌آور و غیرقابل اسقاط دارد (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). در این چارچوب، بزه‌دیده عملاً به یک «اطلاع‌دهنده» یا «گزارش‌دهنده جرم» تقلیل می‌یابد و تصمیم‌گیری درباره ضرورت، نحوه و دامنه تعقیب، به‌طور کامل در اختیار دادستان قرار می‌گیرد. این وضعیت نشان می‌دهد که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در جرایم غیرقابل گذشت، نه یک تفکیک متوازن، بلکه یک تفکیک سلسله‌مراتبی به نفع دعوای عمومی است (Ashouri, 2020).

از منظر کارکردی، استقلال دادستان در جرایم غیرقابل گذشت هرچند تضمین‌کننده پیگیری بزه‌های لطمه‌زننده به نظم عمومی است و از «خصوصی‌سازی تعقیب» پیشگیری می‌کند، اما می‌تواند پیامدهایی برای «صدای بزه‌دیده» در فرآیند تعقیب داشته باشد. در عمل، اولویت‌های تعقیبی دادستان—مانند سیاست کیفری مبتنی بر بازدارندگی عام، مدیریت بار پرونده‌ها، و ملاحظات اثباتی—ممکن است با انتظارات ترمیمی بزه‌دیده همسو نباشد و به حاشیه‌رفتن مطالبات او در تعیین جهت تحقیقات بینجامد. به‌ویژه در استفاده از نهادهایی چون تعلیق تعقیب، بایگانی پرونده به دلیل

عدم کفایت دلیل، یا پیشنهاد سازوکارهای ارفاقی، نظر بزه‌دیده نقش الزام‌آور ندارد و صرفاً شنیده می‌شود، بی‌آنکه اختیار وتو یا حق هدایت راهبردی داشته باشد. بدین ترتیب، استقلال دادستان در این حوزه ضمن تثبیت تقدم دعوای عمومی، به نوعی «فاصله ساختاری» میان عدالت رسمی و عدالت مورد انتظار بزه‌دیده دامن می‌زند و ضرورت پیش‌بینی سازوکارهای مشارکت معنادار بزه‌دیده بدون مخدوش‌کردن اصل الزام‌آور تعقیب را در سیاست جنایی تقنینی آشکار می‌سازد

آثار تفکیک در توقف و تعلیق تعقیب

گذشت شاکی و اثر آن بر دعوای عمومی

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های عملی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، اثر متفاوت گذشت شاکی بر فرآیند تعقیب کیفری است. در جرایم قابل گذشت، گذشت شاکی موجب موقوفی تعقیب یا اجرای مجازات می‌شود و عملاً به دعوای عمومی خاتمه می‌دهد. این امر نشان‌دهنده پیوند مستقیم بقای دعوای عمومی با اراده بزه‌دیده است، به نحوی که بدون شکایت یا ادامه مطالبه او، اساساً جنبه کیفری دعوا از میان می‌رود (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). فلسفه قانون‌گذار در این زمینه، تقویت نقش بزه‌دیده به عنوان صاحب مصلحت در مجازات است و جنبه کیفری جرم را تا حدی به تصمیم او واگذار می‌کند. این رویکرد که در قالب جرم‌انگاری‌های خفیف‌تر (مانند ایراد صدمات جزئی یا توهین) نمود یافته، بیانگر توجه فزاینده تقنین ایرانی به کاهش مداخله کیفری دولت در روابط شخصی و بازگرداندن ابتکار عمل به بزه‌دیده است.

در مقابل، در جرایم غیرقابل گذشت، گذشت شاکی تأثیری بر اصل تعقیب ندارد و صرفاً می‌تواند به‌عنوان یکی از جهات تخفیف مجازات مورد توجه دادگاه قرار گیرد. حتی اگر گذشت محقق شود، دادستان مکلف به پیگیری جرم تا حصول نتیجه نهایی است، زیرا تعقیب در این دسته جرایم تابع مصالح عمومی است نه خواسته‌های شخصی. در واقع، گذشت در این موارد صرفاً اثر اخلاقی یا ترمیمی **محدود** دارد و به تغییر مسیر پرونده منجر نمی‌شود (Ardebili, 2019). این تمایز نشان می‌دهد که قانون‌گذار، گذشت شاکی را نه یک حق عام، بلکه نهادی وابسته به نوع جرم و میزان اهمیت منافع عمومی تلقی کرده است. چنین تمایزی، ضمن تثبیت مرز دعوای عمومی و خصوصی، نشان‌دهنده گرایش قانون‌گذار ایرانی به حفظ اقتدار دولت در حوزه جرایم شدید و لطمه‌زننده به نظم اجتماعی است.

مرور زمان و تأثیر آن بر دعاوی

مرور زمان نیز از نهادهایی است که آثار تفکیک دعوای عمومی و خصوصی را در مرحله تعقیب آشکار می‌سازد. مرور زمان تعقیب، نهادی است که با انقضای مهلت‌های قانونی، امکان تعقیب کیفری را زایل می‌کند. اعمال این نهاد، اصولاً ناظر بر دعوای عمومی است و به اراده شاکی وابسته نیست، بلکه ناشی از مصالح کلان نظام عدالت کیفری است که هدف آن جلوگیری از تعقیب بی‌پایان و تضمین ثبات روابط اجتماعی می‌باشد (Ashouri, 2020). بدین ترتیب، مرور زمان به نوعی ضابط زمانی اقتدار عمومی دولت در تعقیب جرم محسوب می‌شود و از حیث ماهیت، بیانگر پایان صلاحیت دولت برای مداخله کیفری است.

در مقابل، مرور زمان در مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم تابع قواعد حقوق مدنی است و ارتباط مستقیمی با جریان تعقیب کیفری ندارد. ممکن است دعوای عمومی به سبب مرور زمان ساقط شود، در حالی که دعوای خصوصی همچنان قابلیت طرح در مرجع حقوقی را داشته باشد (Katouzian, 2017). این تمایز در عمل باعث می‌شود که بزه‌دیده علی‌رغم توقف تعقیب کیفری، همچنان امکان جبران خسارت را از مسیر حقوقی داشته باشد و بدین‌سان، نوعی پیوستگی ولی استقلال کارکردی دو دعوا پدید آید. افزون بر این، در مواردی که مرور زمان تعقیب منقضی شده، ولی ادله کافی برای اثبات تقصیر در مسئولیت مدنی وجود دارد،

دادگاه‌های حقوقی بدون نیاز به رأی کیفری پیشین می‌توانند به دعوای خصوصی رسیدگی کنند. این وضعیت، جلوه دیگری از تفکیک شکلی و ماهوی دعوای عمومی و خصوصی را در مرحله توقف تعقیب افشا می‌کند.

تعلیق تعقیب و نقش رضایت بزه‌دیده

تعلیق تعقیب، به‌ویژه در جرایم تعزیری، یکی دیگر از عرصه‌های بروز آثار تفکیک دعاوی است. مطابق مواد ۸۱ و ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری، تعلیق تعقیب در شرایط خاص و با تشخیص دادستان امکان‌پذیر است. در برخی موارد، رضایت بزه‌دیده به‌عنوان یکی از شرایط اعمال این نهاد مورد توجه قرار می‌گیرد، اما این رضایت همواره شرط تکمیلی است و نه قطعی؛ تصمیم نهایی درباره تعلیق تعقیب همچنان در اختیار دادستان باقی می‌ماند و بزه‌دیده تنها یکی از عوامل تسهیل‌کننده تحقق آن محسوب می‌شود. این دسته از تصمیمات، بیانگر رویکرد اصلاحی در سیاست جنایی تقنینی است که میان مقتضیات نظم عمومی و مصالح فردی بزه‌دیده تعادل برقرار می‌کند. با این حال، در سازوکار اجرایی این نهاد، دعوای عمومی بر دعوای خصوصی تقدم ساختاری دارد، زیرا دادستان می‌تواند حتی بدون رضایت صریح شاکی، در صورت احراز شرایط قانونی و امکان اصلاح مرتکب، تعقیب را معلق کند (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). از این منظر، مشارکت بزه‌دیده در تصمیم مربوط به تعلیق تعقیب، جنبه مشورتی و ترمیمی دارد، نه الزام‌آور. در نتیجه، هرچند تعلیق تعقیب می‌تواند ابزاری کارآمد برای کاهش استفاده از مجازات‌های سنتی و توسعه عدالت ترمیمی باشد، ولی ساختار کنونی آن همچنان نشان‌دهنده غلبه اقتدار دولت در مدیریت فرایند کیفری است. این امر ضرورت بازنگری در مکانیزم تعلیق تعقیب و تقویت نقش بزه‌دیده از طریق مذاکره رسمی با دادستان یا انعقاد توافق‌نامه ترمیمی را برجسته می‌سازد.

اثر تفکیک بر تقلیل نقش بزه‌دیده در فرآیند تعقیب

حذف بزه‌دیده از تصمیمات کلیدی تعقیب

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در مرحله تعقیب، به‌طور مستقیم به حذف یا محدودسازی نقش بزه‌دیده در تصمیمات کلیدی تعقیب منجر می‌شود. تصمیماتی نظیر صدور قرار منع تعقیب، موقوفی تعقیب یا تعلیق تعقیب، اصولاً توسط دادستان اتخاذ می‌شوند و بزه‌دیده تنها حق اعتراض محدود و پسینی دارد (Ashouri, 2020). در عمل، حتی در مواردی که قانون امکان اعلام نظر شاکی را پیش‌بینی کرده، این نظر ماهیتاً غیرالزام‌آور است و در سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری، اولویت با سنجش‌های مبتنی بر مصلحت عمومی، کفایت ادله و مدیریت بار پرونده‌هاست. نتیجه آن است که بزه‌دیده از حوزه «تصمیم» به حوزه «اطلاع» رانده می‌شود و نقش او بیشتر در ارائه اطلاعات، ادله، و پیگیری مطالبه خصوصی محدود می‌گردد. این ساختار، ضمن حفظ کارآمدی دستگاه تعقیب، یک فاصله هنجاری بین عدالت رسمی و انتظار ترمیمی بزه‌دیده ایجاد می‌کند؛ فاصله‌ای که در پرونده‌های پیچیده با آثار روانی و اجتماعی گسترده، محسوس‌تر می‌شود. افزون بر این، در سازوکارهای جایگزین تعقیب یا نهادهای ارفاقی، مشارکت بزه‌دیده غالباً به اخذ رضایت یا استماع نظر محدود است و هیچ حق وتویی برای تغییر جهت تعقیب پیش‌بینی نشده است، مگر در جرایم قابل گذشت که آن هم به نوع جرم و سیاست تقنینی مقید است.

تقویت اقتدار تعقیبی دولت

نتیجه طبیعی این ساختار، تقویت اقتدار تعقیبی دولت در نظام دادرسی کیفری است. دادستان به‌عنوان نماینده جامعه، اختیار انحصاری در مدیریت تعقیب، توقف یا ادامه آن دارد و دعوای عمومی به ابزار اصلی اعمال سیاست کیفری تبدیل می‌شود. این تمرکز اقتدار، بازتاب رویکرد دولت‌محور قانون آیین دادرسی کیفری ایران است که در آن، عدالت کیفری بیش از آنکه بر ترمیم زیان بزه‌دیده متمرکز باشد، معطوف به حفظ نظم عمومی و اقتدار

حاکمیت است (Ardebili, 2019). به‌ویژه در جرایم غیرقابل گذشت، استقلال دادستان در آغاز و استمرار تعقیب، از خصوصی‌سازی فرآیند کیفری جلوگیری می‌کند و با هدف تحقق بازدارندگی عام، ثبات اجتماعی و حراست از منافع عمومی توجیه می‌شود. با این حال، پیامد این تقدم ساختاری آن است که ترجیحات ترمیمی بزه‌دیده—نظیر سرعت رسیدگی، نوع پاسخ کیفری یا جبران خسارت—در رتبه دوم قرار می‌گیرد و در بهترین حالت، در مرحله تعیین مجازات یا سازوکارهای تکمیلی (مانند دستور پرداخت خسارت یا اقدامات مراقبتی) انعکاس می‌یابد. این وضعیت، ضرورت بازاندیشی در سازوکارهای مشارکت معنادار بزه‌دیده در مرحله تعقیب را مطرح می‌کند؛ سازوکارهایی که بدون مخدوش‌کردن اصل الزام‌آور تعقیب در جرایم مهم، بتوانند حق اطلاع‌رسانی مؤثر، حق اظهارنظر و شفافیت تصمیمات دادستانی را تقویت و فاصله میان عدالت عمومی و عدالت بزه‌دیده‌محور را کاهش دهند. چنین اصلاحاتی، در کنار حفظ کارآمدی تعقیب، می‌تواند به ارتقای مشروعیت اجتماعی پاسخ کیفری و اعتماد عمومی به دستگاه عدالت بینجامد.

آثار تفکیک در مرحله رسیدگی و صدور حکم

تفکیک رأی کیفری و رأی حقوقی

در مرحله صدور حکم، تفکیک میان رأی کیفری و رأی حقوقی بازتاب عملی جدایی دعاوی عمومی و خصوصی است. رأی کیفری بر تعیین مجازات و تحقق پاسخ دولت نسبت به نقض نظم عمومی متمرکز است، در حالی که رأی حقوقی ناظر بر جبران خسارت بزه‌دیده و احیای حق شخصی اوست. این دو رأی گاه در یک حکم واحد صادر می‌شوند اما مبنای ماهوی متفاوت دارند: اولی بر اصل مسئولیت کیفری استوار است، دومی بر اصل مسئولیت مدنی ناشی از جرم. این تفکیک باعث شده تا عدالت کیفری در ایران دو مسیر متفاوت را در پایان دادرسی طی کند یکی در جهت حفظ اقتدار دولت، دیگری در مسیر ترمیم زیان فردی.

استقلال دادگاه کیفری از دعوای خصوصی در صدور رأی

یکی از نتایج مستقیم تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در مرحله رسیدگی، امکان صدور آرای مستقل در دو حوزه کیفری و حقوقی است. قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ با پذیرش صریح این تفکیک، به بزه‌دیده اجازه داده است که دعوای ضرر و زیان ناشی از جرم را در جریان دادرسی کیفری مطرح کند، بدون آنکه این دعوا از حیث ماهیت و سرنوشت حقوقی، تابع دعوای عمومی تلقی شود (Khaleghi, 2022).

دادگاه کیفری در فرآیند رسیدگی، ابتدا مکلف به رسیدگی به دعوای عمومی و احراز یا عدم احراز مسئولیت کیفری متهم است و سپس، در صورت طرح دعوای خصوصی، درباره جبران خسارت اتخاذ تصمیم می‌کند. با این حال، قانون‌گذار هیچ الزامی برای صدور هم‌زمان رأی کیفری و رأی حقوقی پیش‌بینی نکرده و امکان تفکیک رسیدگی و حتی ارجاع دعوای ضرر و زیان به مرجع حقوقی را به رسمیت شناخته است (Zeraat, 2018).

این استقلال، به‌ویژه در مواردی بروز می‌یابد که رسیدگی کیفری به لحاظ شکلی یا ماهوی امکان صدور رأی در خصوص خسارت را نداشته باشد(شامبیاتی، ۱۳۹۸: ۲۳۳). در چنین وضعیتی، صدور حکم کیفری مانع از طرح یا ادامه دعوای خصوصی در دادگاه حقوقی نخواهد بود؛ امری که نشان‌دهنده تفکیک واقعی و نه صرفاً ظاهری این دو دعواست.

آثار شکلی و ماهوی تفکیک آرا

تفکیک رأی کیفری و رأی حقوقی، آثار قابل توجهی از حیث شکلی و ماهوی به دنبال دارد. از منظر شکلی، دعوای عمومی تابع اصول حاکم بر آیین دادرسی کیفری، از جمله اصل تعقیب عمومی، اصل کشف حقیقت و نقش فعال مقام قضایی است؛ در حالی که دعوای خصوصی، از حیث جبران خسارت، تابع قواعد مسئولیت مدنی و اصول ترافعی می‌باشد (Bagherzadeh, 2020). از حیث ماهوی نیز، امکان تفکیک نتایج دو دعوا وجود دارد. ممکن

است دادگاه به این نتیجه برسد که رفتار ارتکابی واجد وصف کیفری نیست یا عنصر قانونی جرم احراز نمی‌شود، اما در عین حال، مسئولیت مدنی مرتکب را به دلیل ورود ضرر احراز کند (Najafi Abrandabadi, 2021). این وضعیت بیانگر آن است که تفکیک دعوا، ریشه در تفاوت مبانی مسئولیت کیفری و مدنی دارد و نه صرفاً در ملاحظات شکلی دادرسی.

آثار تفکیک بر اجرای حکم

تقدم اجرای مجازات بر جبران خسارت بزه‌دیده

در مرحله اجرای حکم، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی به‌طور آشکار به تقدم اجرای مجازات بر جبران خسارت بزه‌دیده منجر می‌شود. اجرای مجازات، به‌عنوان جلوه اعمال اقتدار عمومی و حفظ نظم اجتماعی، در اولویت نظام عدالت کیفری قرار دارد و تابع تصمیم و نظارت نهادهای عمومی است. در مقابل، اجرای حکم مربوط به ضرر و زیان، جنبه تبعی داشته و غالباً به پیگیری فعال بزه‌دیده وابسته است.در عمل، این تقدم موجب می‌شود که حتی در مواردی که جبران خسارت بزه‌دیده هنوز تحقق نیافته است، اجرای مجازات آغاز یا خاتمه یابد (Goldouzian, 2017). این وضعیت ناشی از آن است که دعوای عمومی به‌عنوان امری مرتبط با منافع جمعی و نظم عمومی تلقی می‌شود، در حالی که دعوای خصوصی ناظر بر منافع فردی بوده و در سیاست تقنینی از اولویت کمتری برخوردار است.

تعلیق و تخفیف مجازات بدون رضایت بزه‌دیده

یکی دیگر از آثار تفکیک دعاوی در مرحله اجرای حکم، امکان اعمال نهادهایی مانند تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط و تخفیف بدون رضایت بزه‌دیده است. این نهادها اساساً در قلمرو دعوای عمومی قرار می‌گیرند و اعمال آن‌ها تابع سیاست کیفری دولت و تشخیص مقام قضایی است، نه اراده بزه‌دیده (Rostami, 2023). هرچند رضایت بزه‌دیده می‌تواند به‌عنوان یکی از جهات مخففه مورد توجه قرار گیرد، اما قانون‌گذار آن را شرط لازم برای اعمال این نهادها ندانسته است. در نتیجه، ممکن است مجازات مرتکب کاهش یابد یا معلق شود، در حالی که بزه‌دیده همچنان از حیث جبران خسارت در وضعیت نامطلوب باقی مانده باشد (Sadeghi, 2022). این وضعیت نشان می‌دهد که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، در مرحله اجرای حکم نیز به استقلال تصمیمات کیفری از خواست بزه‌دیده منجر شده است.

آثار تفکیک در طرق اعتراض به آراء

محدودیت حق اعتراض بزه‌دیده

در حوزه طرق اعتراض، تفکیک دعاوی تأثیر مستقیمی بر دامنه حق اعتراض بزه‌دیده دارد. بزه‌دیده اصولاً تنها نسبت به بخش خصوصی رأی، یعنی تصمیم مربوط به ضرر و زیان، حق اعتراض مستقل دارد. اعتراض او به رأی کیفری، جز در موارد استثنایی، با محدودیت مواجه است و غالباً در اختیار مقام تعقیب عمومی قرار می‌گیرد (Khaleghi, 2022). این محدودیت مبتنی بر این تلقی است که دعوای عمومی متعلق به جامعه بوده و نمایندگی آن به دادستان واگذار شده است. از این منظر، حق اعتراض به رأی کیفری، جلوه‌ای از اعمال حاکمیت عمومی محسوب می‌شود و نه یک حق فردی برای بزه‌دیده.

نقش برتر دادستان در تجدیدنظرخواهی

در مقابل، دادستان به‌عنوان نماینده دعوای عمومی، نقش محوری در تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی نسبت به آراء کیفری دارد. دادستان می‌تواند نسبت به احکام برائت، قرارهای منع تعقیب یا میزان مجازات اعتراض کند، بدون آنکه رضایت یا درخواست بزه‌دیده شرط اعمال این حق باشد (Najafi Abrandabadi, 2021). این جایگاه برتر دادستان در طرق اعتراض، نشان‌دهنده تداوم حیات مستقل دعوای عمومی پس از صدور حکم است. حتی در مرحله پسادادرسی، بزه‌دیده نقشی تبعی دارد و ابتکار عمل حقوقی همچنان در اختیار نهاد تعقیب عمومی باقی می‌ماند

آثار تفکیک در طرق اعتراض

در مرحله طرق اعتراض نیز تفکیک دعوای عمومی و خصوصی آثار معناداری بر جای می‌گذارد که عمدتاً به محدودسازی نقش بزه‌دیده و تقویت موقعیت نهادی دادستان منتهی می‌شود. حق اعتراض بزه‌دیده نسبت به آراء و تصمیمات کیفری، اصولاً محدود و مقید به موارد خاصی است که قانون به‌صراحت پیش‌بینی کرده است؛ به‌گونه‌ای که او غالباً تنها نسبت به بخش خصوصی رأی یا تصمیماتی که مستقیماً به حقوق شخصی‌اش مربوط می‌شود، امکان اعتراض دارد. در مقابل، نسبت به تصمیمات مرتبط با دعوای عمومی—مانند نوع تعقیب، عنوان اتهام، میزان و کیفیت مجازات یا حتی برخی آراء برائت—اختیار بزه‌دیده در اعتراض یا اساساً به رسمیت شناخته نشده یا به‌طور جدی محدود شده است. این محدودیت نشان می‌دهد که بزه‌دیده در مرحله اعتراض نیز جایگاه یک «ذی‌نفع تبعی» را دارد و قانون‌گذار، کنترل نهایی بر سرنوشت دعوای عمومی را در اختیار او قرار نداده است. در مقابل، دادستان به‌عنوان نماینده جامعه، از نقشی برتر و فعال در تجدیدنظرخواهی برخوردار است و می‌تواند به‌منظور صیانت از مصالح عمومی، نسبت به آراء صادره حتی برخلاف خواست بزه‌دیده اعتراض کند. این اختیار گسترده، امکان اصلاح احکام نادرست، تضمین وحدت رویه و اعمال سیاست کیفری مطلوب دولت را فراهم می‌سازد و بیانگر تقدم نهادی دعوای عمومی بر دعوای خصوصی در مرحله اعتراض است. در نتیجه، همان منطقی که در مرحله تعقیب و صدور حکم به غلبه اقتدار تعقیبی دولت انجامیده، در طرق اعتراض نیز تداوم می‌یابد و ساختار دادرسی کیفری را به‌سوی الگوی دولت‌محور سوق می‌دهد؛ الگویی که در آن، عدالت کیفری بیش از آنکه بازتاب‌دهنده خواست بزه‌دیده باشد، در خدمت حفظ نظم عمومی و اعمال سیاست جنایی رسمی قرار دارد.

آثار کارکردی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، افزون بر آثار شکلی و نهادی، پیامدهای کارکردی مهمی در سطح سیاست تعقیب، جایگاه بزه‌دیده، کارآمدی دادرسی و تحقق عدالت کیفری بر جای می‌گذارد. این آثار نه در سطح قواعد، بلکه در سطح عملکرد واقعی نظام دادرسی کیفری قابل مشاهده‌اند و نشان می‌دهند که تفکیک مزبور چگونه منطق حاکم بر فرآیند کیفری را شکل می‌دهد.

اثر تفکیک بر سیاست تعقیب کیفری

تقویت الگوی اقتدارمحور در تعقیب

یکی از نتایج کارکردی تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، تقویت الگوی اقتدارمحور در سیاست تعقیب کیفری است. با انتقال کامل ابتکار، هدایت و تداوم تعقیب به دادستان به‌عنوان نماینده جامعه، فرآیند کیفری از یک سازوکار واکنشی به ضرر فردی، به ابزاری برای اعمال اقتدار عمومی دولت تبدیل می‌شود. در این الگو، جرم پیش از آنکه تعرض به حق بزه‌دیده تلقی شود، نقض نظم عمومی و اقتدار حاکمیت محسوب می‌گردد (Hosseini, 2019). این رویکرد، به‌ویژه در جرایم غیرقابل گذشت، به تمرکز بر تعقیب الزامی و بی‌اعتنایی نسبی به اراده بزه‌دیده می‌انجامد. حتی در مواردی که بزه‌دیده تمایلی به ادامه تعقیب ندارد، منطق دعوای عمومی ایجاب می‌کند که فرآیند کیفری ادامه یابد؛ امری که نشان‌دهنده اولویت منافع جمعی بر منافع فردی در سیاست جنایی تقنینی است.

تمرکز بر مجازات به‌جای ترمیم

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، سیاست تعقیب کیفری را به سمت مجازات‌محوری سوق می‌دهد. در این چارچوب، هدف اصلی فرآیند کیفری، اعمال کیفر و پاسخ رسمی به نقض نظم عمومی است، نه ترمیم آسیب وارده به بزه‌دیده. جبران خسارت، اگرچه به رسمیت شناخته شده، اما در حاشیه سیاست تعقیب قرار می‌گیرد و نقش تبعی می‌یابد (Gholami, 2006). این وضعیت موجب می‌شود که نهادهای ترمیمی، مانند سازش، میانجی‌گری کیفری یا جبران داوطلبانه خسارت، جایگاه مرکزی در سیاست تعقیب نداشته باشند و غالباً به‌عنوان عوامل ثانویه یا استثنایی تلقی

شوند (Noorbaha, 2020). در نتیجه، تفکیک دعوا به بازتولید منطق عدالت کیفری کلاسیک مبتنی بر کیفر می‌انجامد.

اثر تفکیک بر جایگاه بزه‌دیده

کاهش نقش فعال بزه‌دیده در فرآیند کیفری

از منظر کارکردی، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی به کاهش نقش فعال بزه‌دیده در فرآیند دادرسی کیفری منجر می‌شود. بزه‌دیده، پس از طرح شکایت اولیه (در جرایم قابل گذشت)، عملاً از مرکز تصمیم‌گیری خارج شده و نقش او به ارائه اطلاعات، شهادت یا مطالبه ضرر و زیان محدود می‌گردد (Abzan, 2020). تصمیمات کلیدی نظیر ادامه تعقیب، تغییر عنوان اتهام، تعلیق یا تخفیف مجازات، بدون دخالت مؤثر بزه‌دیده اتخاذ می‌شوند (Haddadi & Ali Nazari, 2017). این وضعیت، بزه‌دیده را از یک کنشگر اصلی به یک عنصر تابع فرآیند تبدیل می‌کند؛ عنصری که حضور او ضروری است، اما اراده‌اش تعیین‌کننده نیست.

تبدیل بزه‌دیده به عنصر تبعی فرآیند

در نتیجه تفکیک دعوا، بزه‌دیده در فرآیند کیفری جایگاهی تبعی می‌یابد. دعوای خصوصی، هرچند از نظر حقوقی به رسمیت شناخته شده، اما از حیث عملی، وابسته به سرنوشت دعوای عمومی است. توقف، تعلیق یا مختومه‌شدن دعوای عمومی، می‌تواند تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم بر امکان پیگیری مؤثر دعوای خصوصی داشته باشد. این وضعیت نشان می‌دهد که نظام دادرسی کیفری، بزه‌دیده را نه به‌عنوان محور عدالت، بلکه به‌عنوان ذی‌نفع فرعی در کنار منافع عمومی تلقی می‌کند؛ تلقی‌ای که ریشه در غلبه منطق دولت‌محور بر منطق فردمحور دارد.

اثر تفکیک بر کارآمدی دادرسی

اطاله دادرسی

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، از منظر کارکردی، می‌تواند به اطاله دادرسی منجر شود. رسیدگی مستقل یا نیمه‌مستقل به دعوای ضرر و زیان، چه در دادگاه کیفری و چه از طریق ارجاع به دادگاه حقوقی، موجب افزایش مراحل رسیدگی و طولانی‌شدن فرآیند احقاق حق بزه‌دیده می‌شود. در مواردی که پس از صدور حکم کیفری، دعوای خصوصی به مرجع حقوقی ارجاع می‌شود، بزه‌دیده ناگزیر است یک مسیر دادرسی جدید را آغاز کند (Mousavi, 2022)؛ امری که نه‌تنها هزینه‌های مادی و روانی را افزایش می‌دهد، بلکه کارآمدی کلی نظام عدالت را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تداخل فرآیند کیفری و حقوقی

تفکیک دعوا، در عمل، به تداخل فرآیند کیفری و حقوقی منجر می‌شود. اگرچه قانون‌گذار در پی تفکیک صلاحیت‌هاست، اما استفاده مشترک از ادله، شهادت‌ها و نظریات کارشناسی، موجب می‌شود که مرز میان این دو فرآیند همواره شفاف نباشد. این تداخل می‌تواند به صدور آرای متفاوت یا حتی متعارض در دو مرجع منجر شود (Karimi, 2020). این وضعیت نشان می‌دهد که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، اگرچه از منظر نظری منسجم است، اما در عمل، همواره به ساده‌سازی و تسریع دادرسی منتهی نمی‌شود.

اثر تفکیک بر تحقق عدالت کیفری

فاصله میان عدالت رسمی و عدالت مورد انتظار بزه‌دیده

یکی از مهم‌ترین آثار کارکردی تفکیک دعوا، ایجاد فاصله میان عدالت کیفری رسمی و عدالت مورد انتظار بزه‌دیده است. عدالت رسمی، که در قالب صدور حکم کیفری و اعمال مجازات تجلی می‌یابد، لزوماً پاسخ‌گوی نیازهای بزه‌دیده برای جبران، ترمیم و بازسازی وضعیت پیشین نیست. در بسیاری از موارد، بزه‌دیده اجرای مجازات را ناکافی یا حتی بی‌ارتباط با رنج وارده تلقی می‌کند؛ در حالی که نظام کیفری، تحقق عدالت را در چارچوب پاسخ کیفری تعریف می‌نماید. این شکاف، نتیجه مستقیم تفکیک دعوای عمومی از دعوای خصوصی است.

غلبه منطق نظم عمومی بر عدالت فردمحور

در نهایت، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی به غلبه منطق نظم عمومی بر عدالت فردمحور می‌انجامد. نظام عدالت کیفری، با اولویت‌بخشی به دعوای عمومی، تحقق نظم اجتماعی و اقتدار دولت را در صدر اهداف خود قرار می‌دهد و عدالت فردی بزه‌دیده را در مرتبه‌ای ثانویه می‌نشاند (Mohammadzadeh, 1998). این غلبه، نشان‌دهنده جهت‌گیری ساختاری قانون آیین دادرسی کیفری به سوی مدل دولت‌محور عدالت کیفری است؛ مدلی که در آن، بزه‌دیده بیش از آنکه صاحب حق مستقل تلقی شود، بخشی از فرآیند اعمال اقتدار عمومی محسوب می‌گردد.

نتیجه‌گیری

تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در قانون آیین دادرسی کیفری ایران، یکی از بنیادی‌ترین سازوکارهای ساختاری این نظام به شمار می‌رود که هدف آن تنظیم رابطه میان منافع عمومی جامعه و حقوق فردی بزه‌دیده در فرآیند تعقیب و رسیدگی کیفری است. بررسی مبانی نظری و قانونی این تفکیک و تحلیل آثار آن در مراحل مختلف دادرسی نشان داد که قانون‌گذار ایرانی، با تأثیرپذیری از الگوی کلاسیک عدالت کیفری، دعوای عمومی را محور اصلی واکنش کیفری قرار داده و دعوای خصوصی را در جایگاهی تبعی و وابسته به آن تعریف کرده است. این رویکرد، اگرچه در راستای حفظ نظم عمومی و تضمین اقتدار تعقیبی دولت قابل توجیه است، اما در عمل پیامدهای قابل‌تأملی برای کارکرد نظام عدالت کیفری و جایگاه بزه‌دیده به همراه داشته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تفکیک مزبور، در مرحله تعقیب و تحقیق، به تمرکز اختیارات در نهاد دادستانی و تقویت نقش دولت به‌عنوان متولی انحصاری تعقیب منجر شده است؛ به‌گونه‌ای که در جرایم غیرقابل گذشت، اراده بزه‌دیده تأثیر تعیین‌کننده‌ای در آغاز یا ادامه تعقیب ندارد. در مقابل، در جرایم قابل گذشت نیز اگرچه شکایت بزه‌دیده شرط شروع تعقیب است، اما پس از آغاز فرآیند، مدیریت آن عمدتاً در اختیار مقام تعقیب باقی می‌ماند. این وضعیت، بیانگر غلبه منطق مصلحت عمومی بر منافع فردی در طراحی ساختار دادرسی کیفری است. در مرحله رسیدگی و صدور حکم نیز تفکیک دعوای عمومی و خصوصی، به صدور آرای مستقل کیفری و حقوقی، تقدم اجرای مجازات بر جبران خسارت و محدودیت نقش بزه‌دیده در اعتراض به آراء منجر شده است. در این چارچوب، بزه‌دیده اگرچه از حق مطالبه ضرر و زیان برخوردار است، اما این حق در عمل تابع سرنوشت دعوای عمومی بوده و در بسیاری موارد، تحقق آن با تأخیر یا دشواری مواجه می‌شود. در نتیجه، عدالت کیفری بیشتر در قالب پاسخ کیفری دولت به جرم متجلی می‌گردد تا ترمیم خسارت وارده به بزه‌دیده. از منظر کارکردی، تفکیک دعوای عمومی و خصوصی به تقویت الگوی اقتدارمحور عدالت کیفری، کاهش نقش فعال بزه‌دیده و تمرکز بر مجازات به‌جای ترمیم انجامیده است. همچنین، تفکیک مزبور در برخی موارد موجب اطاله دادرسی و تداخل فرآیند کیفری و حقوقی شده و فاصله‌ای میان عدالت کیفری رسمی و عدالت مورد انتظار بزه‌دیده ایجاد کرده است. این آثار نشان می‌دهد که تفکیک موجود، علی‌رغم انسجام شکلی، از حیث تحقق اهداف عدالت کیفری کارآمد و بزه‌دیده‌محور با چالش‌هایی مواجه است. بر این اساس، پاسخ به سؤال اصلی تحقیق چنین است که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در قانون آیین دادرسی کیفری ایران، بیش از آنکه بر ماهیت دوگانه جرم و توازن واقعی میان منافع عمومی و حقوق بزه‌دیده مبتنی باشد، بر برتری مصلحت عمومی و اقتدار تعقیبی دولت استوار شده است. این تفکیک، اگرچه نظم و انسجام فرآیند کیفری را تقویت کرده، اما به کاهش نقش بزه‌دیده و محدود شدن کارکردهای ترمیمی عدالت کیفری انجامیده است. در نتیجه، فرضیه تحقیق تأیید می‌شود؛ بدین معنا که تفکیک دعوای عمومی و خصوصی در نظام آیین دادرسی کیفری ایران، با وجود اتکا به مصلحت عمومی، به دلیل عدم توجه کافی به ماهیت مختلط جرم

و جایگاه بزه‌دیده، از حیث نظری و کارکردی با اهداف عدالت کیفری، به‌ویژه عدالت ترمیمی و بزه‌دیده‌محور، همخوانی کامل ندارد. در پایان، هرچند این پژوهش وارد ارائه راهکارهای تفصیلی نشده است، اما نتایج آن نشان می‌دهد که اصلاح تقنینی در این حوزه می‌تواند در جهت بازتعریف رابطه دعوای عمومی و خصوصی، تقویت جایگاه بزه‌دیده در فرآیند کیفری، کاهش تبعیت دعوای خصوصی از دعوای عمومی و ایجاد توازن میان پاسخ کیفری و جبران خسارت صورت گیرد. چنین اصلاحی می‌تواند بدون نفی نقش دولت در تعقیب، به کارآمدتر شدن نظام عدالت کیفری و نزدیک‌تر شدن آن به اهداف عدالت منصفانه و پاسخ‌گو منجر شود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This article examines the legal and functional effects of separating public and private actions within the Iranian Code of Criminal Procedure, situating the discussion within the broader theoretical framework of the dual nature of crime. In classical criminal law, crime was primarily perceived as a violation of an individual's rights, and the reaction to it was largely dependent on the will of the injured party; however, with the emergence of the modern state and the expansion of the concept of public order, crime gradually came to be understood as conduct that disturbs not only private interests but also the collective security and moral foundations of society (Garofalo, 1885). Contemporary criminal law theory accordingly recognizes crime as an offense against public order that justifies organized and institutionalized state intervention (Ashworth, 2015). At the same time, crime retains an inherently personal dimension, as it typically results in direct material or moral harm to identifiable individuals (Delmas-Marty, 2019). This dual character has provided the theoretical foundation for distinguishing between public action, which reflects society's interest in prosecuting and punishing wrongdoing, and private action, which aims at compensating the victim and restoring personal rights. The public action is grounded in the state's monopoly over legitimate coercion and its sovereign authority to enforce criminal norms (Weber, 2015), while the private action derives from the victim's entitlement to seek redress for harm suffered (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). In many continental systems influenced by inquisitorial traditions, including Iran's, this distinction has been formally codified but functionally structured in a hierarchical manner, where the public action assumes primacy and the private action operates in a subsidiary role (Pradel, 2017). International and comparative scholarship has increasingly emphasized strengthening the victim's role within criminal proceedings (Cryer et al., 2019), yet the Iranian model remains largely state-centered in orientation (Ashouri, 2020). Against this conceptual background, the present study investigates whether the separation of public and private actions in Iranian criminal procedure has achieved a meaningful balance between public interests and victims' rights, or whether it has structurally reinforced the dominance of the public action at the expense of victim participation and restorative objectives.

Doctrinally and legislatively, the separation of public and private actions in Iran reflects a strong commitment to the protection of public order and the institutional authority of the prosecutor. The public action is conceived as an obligation of the state to prosecute crimes in order to safeguard collective interests, and its exercise is entrusted to the prosecutor as

the representative of society (Ashouri, 2020). In contrast, the private action concerns the claim for compensation and the assertion of personal rights by the victim, and its activation depends upon the initiative of the injured party (Ardebili, 2019). Although the law recognizes both dimensions, the structural design of the system demonstrates a clear asymmetry: the prosecutor enjoys extensive discretionary powers in initiating, directing, suspending, or terminating criminal proceedings, while the victim's role is generally limited to filing a complaint, presenting evidence, and pursuing damages (Ardebili, 2019). The distinction between compoundable and non-compoundable offenses further illustrates this imbalance. In compoundable offenses, prosecution is contingent upon the victim's complaint and may cease upon forgiveness, reflecting a partial acknowledgment of private interests (Mir Mohammad Sadeghi, 2021); however, once proceedings commence, the management of the case remains firmly in prosecutorial hands (Ashouri, 2020). In non-compoundable offenses, by contrast, prosecution proceeds independently of the victim's will, underscoring the preeminence of public order considerations (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). Even legislative reforms such as the Law on the Reduction of Imprisonment (2019), which expanded the scope of compoundable offenses, have not fundamentally altered the hierarchical structure between the two actions, but rather adjusted it within the same state-centered paradigm (Ali Nasab & Bani Naemieh, 2022; Mir Mohammad Sadeghi, 2021). Thus, while the legal framework formally distinguishes public and private actions, it simultaneously embeds them within a structure that privileges the public dimension of crime.

At the stages of prosecution and investigation, the practical consequences of this separation become particularly visible. In non-compoundable offenses, the prosecutor is legally obliged to initiate and pursue proceedings irrespective of the victim's preferences, embodying the principle that crime is primarily an affront to society (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). This reinforces a model in which criminal prosecution is detached from the personal will of the injured party and aligned instead with public policy objectives such as deterrence and social stability (Ashouri, 2020). In compoundable offenses, although the victim's complaint serves as a prerequisite for prosecution, the victim's influence rarely extends beyond this initial trigger; key decisions such as issuing indictments, suspending prosecution, or terminating investigations remain within prosecutorial discretion (Ardebili, 2019). Mechanisms such as suspension of prosecution further illustrate the limited and consultative nature of victim participation, as prosecutorial decisions may proceed even without binding victim consent (Mir Mohammad Sadeghi, 2021). The institution of limitation periods also highlights the conceptual autonomy of the public action, since the extinction of prosecution due to lapse of time reflects systemic interests in legal certainty rather than the victim's will (Ashouri, 2020). Meanwhile, the victim may still pursue civil remedies independently, revealing the functional separation yet practical interdependence of the two actions (Katouzian, 2017). Collectively, these dynamics demonstrate that, despite the recognition of a private dimension, the prosecutorial apparatus retains dominant authority in shaping the trajectory of criminal proceedings.

In the adjudicative phase, the separation of public and private actions manifests in the possibility of issuing distinct criminal and civil determinations within the same proceedings. The criminal judgment addresses the defendant's penal responsibility and embodies the state's response to the violation of public

order, whereas the civil component concerns compensation for damages suffered by the victim (Khaleghi, 2022). Although these determinations may be rendered concurrently, they rest on different legal foundations and may diverge in outcome; for instance, acquittal in the criminal dimension does not automatically preclude civil liability where the standards of proof differ (Najafi Abrandabadi, 2021). From a procedural standpoint, the criminal aspect is governed by principles such as official investigation and the active role of the judge, whereas the civil claim reflects adversarial features and the logic of tort liability (Bagherzadeh, 2020). This structural distinction, however, can generate complexity and prolong litigation, particularly where civil claims are referred to separate courts following the conclusion of criminal proceedings (Mousavi, 2022). Moreover, the enforcement stage reveals a pronounced prioritization of punishment over compensation, as the execution of criminal sanctions typically proceeds independently of the fulfillment of the victim's financial claims (Goldouzian, 2017). Measures such as suspension of sentence or conditional release may be granted without mandatory victim approval, further illustrating the autonomy of the public action in the post-judgment phase (Rostami, 2023; Sadeghi, 2022). Even in appellate proceedings, the prosecutor retains broader authority to challenge criminal judgments, while the victim's right to appeal is generally confined to the private dimension of the case (Khaleghi, 2022). This institutional arrangement consolidates the prosecutor's superior role across all procedural stages.

Functionally, the separation of public and private actions shapes the overall orientation of Iranian criminal justice toward a predominantly punitive and state-centered model. By structuring prosecution around the public action, the system reinforces an authority-driven conception of criminal law in which punishment is the primary vehicle for restoring social order (Hosseini, 2019). The victim's interests, although acknowledged, are often subordinated to considerations of deterrence, general prevention, and institutional efficiency (Ardebili, 2019). As a result, restorative mechanisms such as mediation and negotiated settlements occupy a marginal position within the formal framework (Noorbaha, 2020). The victim's role tends to be reactive rather than proactive, limited to providing evidence and seeking compensation rather than shaping the strategic direction of the proceedings (Abzan, 2020; Haddadi & Ali Nazari, 2017). This configuration may contribute to a perceived gap between formal justice—defined by the imposition of punishment—and the victim's expectation of meaningful redress and acknowledgment (Mohammadzadeh, 1998). Furthermore, the procedural bifurcation between criminal and civil aspects can lead to duplication of efforts, extended timelines, and potential inconsistencies between judgments (Karimi, 2020). While the model ensures centralized control and coherence in the enforcement of criminal policy, it simultaneously limits the transformative potential of victim-oriented and restorative justice paradigms that seek to integrate reparation and participation into the core of criminal proceedings.

In conclusion, the separation of public and private actions within the Iranian Code of Criminal Procedure reflects a deliberate legislative choice to institutionalize the dual nature of crime while preserving the primacy of public order and state authority. Although the framework formally recognizes the victim's right to pursue compensation and participate in proceedings, its structural design consistently privileges the public action across prosecution, adjudication, enforcement, and appeal. The dominance of the prosecutorial institution, the prioritization of punishment

over reparation, and the limited decisional power afforded to victims collectively indicate that the existing model is more aligned with a state-centered conception of criminal justice than with a fully victim-oriented or restorative approach. While this configuration contributes to consistency and public order protection, it also risks marginalizing the personal dimension of crime and widening the gap between official justice and the justice experienced by victims. A recalibration aimed at achieving a more balanced integration of public and private interests could enhance both the legitimacy and the responsiveness of the criminal justice system.

References

Abzan, M. (2020). *Victim Rights in the Iranian Criminal Procedure Process (With Emphasis on the Criminal Procedure Bill) and England* Shahid Beheshti University]. Tehran.

Ali Nasab, R., & Bani Naemieh, I. (2022). Sociological Analysis of the Law on Reducing Ta'zir Imprisonment Punishment with Emphasis on Criminal Judgments in 2020. *Social Development Scientific and Research Quarterly*, *16*(4), 161-180.

Ardebili, M. A. (2019). *General Criminal Law* (28th Edition ed., Vol. 1). Mizan Publications.

Ashouri, M. (2020). *Criminal Procedure* (29th Edition ed., Vol. 1). Mizan Publications.

Ashworth, A. (2015). *Sentencing and criminal Justice* (sixth edition ed.). Cambridge university press. https://doi.org/10.1017/CBO9781107415270

Bagherzadeh, S. H. (2020). *Civil Liability Arising from Crime* (1st Edition ed.). Jangal/Javadaneh Publications.

Cryer, R., Robinson, D., & Vasiliev, S. (2019). *An Introduction to International Criminal Law and Procedure* (4th ed.). Cambridge University Press.

Delmas-Marty, M. (2019). *Major Systems of Criminal Policy* (4th Edition ed.). Mizan Publications.

Garofalo, R. (1885). *Criminology* (1th ed.). Press Loescher.

Gholami, H. (2006). *Restorative Justice* (1st Edition ed.). SAMT Publications.

Goldouzian, I. (2017). *Essentials of General Criminal Law* (23rd Edition ed.). Mizan Publications.

Haddadi, H., & Ali Nazari, M. (2017). *Examining the Position of the Victim in International Criminal Procedure* (1st Edition ed.). Sanjesh va Danesh Publications.

Hosseini, S. M. (2019). *Criminal Policy in Islam and the Islamic Republic of Iran* (1st Edition ed.). Mizan Publications.

Karimi, S. (2020). *Evidence of Proof in Criminal Matters* (6th Edition ed.). Majd Publications.

Katouzian, N. (2017). *Civil Law in the Current Legal Order* (25th Edition ed.). Mizan Publications.

Khaleghi, A. (2022). *Criminal Procedure* (23rd Edition ed., Vol. 1). Shahr-e Danesh Publications.

Mir Mohammad Sadeghi, H. (2021). *Specific Criminal Law (Crimes Against the Public Interests of the Country)* (23rd Edition ed., Vol. 2). Mizan Publications.

Mohammadzadeh, R. (1998). *Public Order and Criminal Justice* Shahid Beheshti University]. Tehran.

Mousavi, A. (2022). *Comparative Criminal Procedure* (22nd Edition ed.). Mizan Publications.

Najafi Abrandabadi, A. H. (2021). *Translation of Iranian Criminal Policy* (17th Edition ed.). Mizan Publications.

Noorbaha, R. (2020). *Foundations of General Criminal Law* (24th Edition ed.). Ganj-e Danesh Publications.

Pradel, J. (2017). *Translation of Criminal Thoughts* (10th Edition ed.). SAMT Publications.

Rostami, H. (2023). Evaluation of Lenient Institutions in Iranian Criminal Policy (With Emphasis on Excessive Expansion and Inefficiency). *Journal of Criminal Law Doctrines*, *1*(25), 135-178.

Sadeghi, M. R. (2022). *Execution of Criminal Judgments* (3rd Edition ed.). Mizan Publications.

Weber, M. (2015). *Religion, Power, and Society* (3rd Edition ed.). Hermes Publications.

Zeraat, A. (2018). *Commentary on the Criminal Procedure Law* (13th Edition ed.). Khat-e Sevom Publications.